

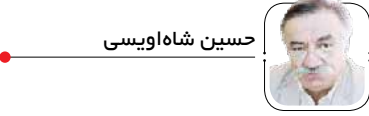
بررسی سیر تاریخ‌نگاری در ایران

فرزانه صدیقی

■ در بررسی تکوین تاریخ‌نگاری در ایران، این نکته محرز می‌شود که از دوره پیش از اسلام یک اثر تاریخی مدون به معنای واقعی کلمه در دست نیست و در واقع آن چیزی که از آن روزگاران به یادگار مانده عبارت است از سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌هایی به زبان و خط فارسی باستان که مضمون اصلی آنها ثبت رویدادها و حوادثی است که در دربار شاهان اتسانی می‌افتاده یا شرح گزارش گونه‌ای است از وقوع جنگ‌ها و لشکر کشی‌ها و فتوحات پادشاهان؛ اما نکته‌ای که در این مورد وجود دارد این است که حتی این شرح‌ها و رویدادهایی که در سنگ‌ها و کتیبه‌ها نوشته شده همچنان از لحاظ تاریخی موثق نیست، چرا که شخصیت پادشاهان و اعمال و کردار آنها بسان اسطوره شرح داده شده و شرح این کتیبه‌ها حالتی افسانه‌وار به خود گرفته، از این رو در ایران پیش از اسلام، تاریخ‌نگاری واقعی وجود نداشته است.

در قرون نخستین پس از اسلام و در زمان استیلای عرب‌ها نیز، مسلمانان به نقل، ثبت و گردآوری اعمال و گفتار پیامبر و بحث و تفحص پیرامون آن پرداختند و به این ترتیب علم حدیث همواره با علوم دیگر چون سیره، طبقات و در نهایت تاریخ‌نگاری عمومی مسلمانان به وجود آمد. در این میان پس از گذشت چندی از تاریخ‌نگاری عمومی که مراحل پیشرفت خود را پشت سر گذاشته و به یک جریان علمی تبدیل شده بود در ایران طبقات اجتماعی و سلسله‌هایی بودند که هر کدام بنا بر عقاید دینی، سیاسی و ملی گرایانه خود، تمایلی به ثبت واقعی تاریخی نداشتند از جمله طبقه‌ای اجتماعی ایرانی که به حفظ سنت‌های ایران پیش از اسلام و ادب و رسوم آن زمان بسیار علاقه‌مند بودند که به اصطلاح به آنها دهستان می‌گفتند. برای آنها تاریخ ایران اسلامی حتی به زبان فارسی هم هیچ کشش و جذابیتی نداشت. گروه دیگر سلسله‌های ایرانی-نژادی همچون آل‌زبیر و آل‌ویه بودند که هیچ تعلقی به خلیفه و خلافت نداشتند و بیشتر به جناح تشیع وابسته بودند. آنها نیز علاقه چندانی به تاریخ اسلامی نداشتند و از منظر آنها مفاهیمی الهی که بازتابی در ذهن و زبان خلفا نداشت، مهم‌تر از تکامل واقعی تاریخی بود.

اما در این میان، سلسله نخبه‌گرای سامانیان که در شمال‌شرق ایران حکومت می‌کردند علاوه بر اینکه منادی و حامی پیشرفت فرهنگ و علوم اسلامی بودند و از زبان عربی در امور دیوانی خود استفاده می‌کردند اما زبان فارسی برای آنها همچنان دارای ارج و قرب خاصی بود و از بسط و گسترش زبان و ادبیات فارسی حمایت می‌کردند و هم آنان بودند که به انتشار تلخیص فارسی «تاریخ الرسل و الملوک» طبری همت گماشتند که اثر تاریخی پنیادینی است که در آن رویدادهای ایران و روابط بین ایران و خلافت جایگاه ویژه‌ای داشت که به دستنوشه نوح بن منصور سامانی این اثر سترگ به فارسی ترجمه شد و این‌گونه بود که طلیعه تاریخ‌نگاری فارسی در ایران درخشید. در زمان غزنویان با سرودن شاهنامه از سوی فردوسی، تاثیر و نفوذ آن تمام ملت ایران را دربر گرفت و قهرمانان آن، نمایندگان واقعی هویت ایرانی شدند و به این صورت تا مدت‌های مدیدی ترجمه تاریخ طبری و شاهنامه دو جنبه مهم شیوه و طرز زندگی ایرانیان شد. در این دوره، تاریخ‌نگاری روزه‌روز پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشت اما به زبان عربی، هرچند که تعداد بسیاری از آنها به زبان فارسی ترجمه شدند اما تاریخ‌نگاری به زبان فارسی به حمایت و حاکمه نیاز داشت و بدون حمایت دربار، امری بسیار سخت و نامحتمل به شمار می‌رفت اما با حمله مغول در سال ۶۱۶ هـ ق تحولی عظیم در تاریخ ایران به وقوع پیوست و تمام آرمان‌های ایران دستخوش نسیان و فراموشی شد. مغولان به مدت یک قرن، آیین، دین و زبان خود را حفظ کردند و به آن مباحات می‌ورزیدند تا اینکه چند نفر از وزرای عهد مغول شروع به تالیف تاریخ دوره ایلخانات و تاریخ پیش از مغولان کردند اما دبیران و وزرای این قرن به دلیل سبک نثر حاکم بر این دوره که به سبک مصنوع مشهور بوده، چنان دچار پیچیده‌نویسی‌های دشوارفهمی شدند که گاهی اشارات تاریخی در لایه‌ای تکنیک‌های نثرنویسی پنهان شد و تا حدودی از ارزش تاریخی آن کاستب چرا که فهم متون این دوره تنها برای ادیبان و علاقه‌مندان به این نثر مفید فایده خواهد بود. این نوع تاریخ‌نگاری همچنان ادامه پیدا کرد و در عصر صفویه و قاجاریه به اوج تکلف خود رسید تا جایی که تاریخ‌نگار بیشتر قصد افزاضه فضل داشته تا تاریخ‌نگاری، تا اینکه در دوران مشروطه با روی آوردن نویسندگان به سادهنویسی و ترجمه متون غربی، سبک تازمای از نثر حاکم می‌شود که تاریخ‌نگاری را نیز دربرمی گیرد و نثر تاریخ معاصر را به خود اختصاص می‌دهد. این مقال، مقدمه‌ای اشاره‌واره به سیر تاریخ‌نگاری در ایران بوده و قصد نگارنده بر این است که پس از آن در هفته‌های آتی در همین ستون به معرفی مورخان از ابتدای قرون نخستین پس از اسلام تا مورخان معاصر بپردازد.



حسین شاه‌اویسی

بامداد ۱۹ آبان ۱۳۳۳ صفح‌های دیگر صفحات جنایت‌پیشه‌ها و استبدادبان تاریخ‌گشوده‌می‌شود و ستاره دیگری از آسمان فروزان ایران‌زمین به زیر کشیده می‌شود و دکتر سیدحسین فاطمی، وزیر خارجه دولت ملی مصدق در حال تب و بن کارآرداشته‌از سوی قشماقداران زر و زور به گناه مردم‌دوستی، عشق به میهن و ایستادگی در برابر غارتگران منافع ملی و کارگران بیگانه در حالی که روی برانکار حمل می‌شد به جوخه اعدام سپرده شد. او در «یادداشت‌های دوران دربرده‌ی» خود این درس‌آموزی و دغدغه را به زبانیترین شکل ترسیم می‌کند که از مصدق بزرگ فراگرفته بود و آن اینکه: «فرزندان وطن با چشمان باز به آینده خانه کهنسال خودبینندشید».

سیدحسین فاطمی در ۱۲۹۶ خورشیدی در نایین دیده به جهان گشود، پدرش سیدعلی محمد مشهور به «سیف‌العلماء» مادرش «سیده طویبا» از سادات نایین بودند.

فاطمی دوران ابتدایی را در دبستان گلزار نایین و نوجوانی را در اصفهان و در دبیرستان سعیدی به ادامه تحصیل پرداخت و دو سال پایان دبیرستان را در کالج انگلیسی اصفهان که بردارش سیفپور در آنجا تدریس می‌کرد، گذراند. فاطمی ضمن تحصیل با دنیای مطبوعات آشنا شد و مدتی را در روزنامه باختر امروز که برادر دوشم ناصره لعل سیفپور مدیر و صاحب امتیاز آن بود، در تهیه و تنظیم روزنامه فعالیت کرد. در سال ۱۳۱۶ اصفهان را به‌خاطر هدف‌های بزرگ‌تری که در سر داشت ترک کرد تا پیکار دامنه‌دار وسیع‌تری را در کار روزنامه‌نگاری آغاز کند و به فعالیت‌های سیاسی بیشتری در پایتخت بپردازد و امکان ادامه تحصیل عالی را نیز داشته باشد. فاطمی در تهران به‌زودی در روزنامه ستاره به مدیریت احمد ملکی به سمت مدیر داخلی و سردبیر به کار مشغول شد.

حسین فاطمی در روزنامه ستاره ماندگار شد و ماهانه مبلغ ۲۰۰ ریال حقوق دریافت می‌کرد. در این دوره، روزانه بیش از ۱۲ ساعت کار می‌کرد. تا اینکه به‌دانش از او خواست تا روزنامه باختر امروز را در اصفهان عهده‌دار شود، فاطمی به اصفهان رفت و اداره روزنامه بردارش را زیر نظر گرفت و به‌خاطر مقاله‌ای که در یک شماره نوشته بود و به حرم اصفای اعلامیه که علیه حکومت نوشته شده بود، دستگیر شد و با عداای لمپن و شریر در زندان اصفهان و در یک سال زندگنداری می‌شد. سرانجام بعداز مدتی به‌دنبال رخدادهای شهریور ۲۰ در اصفهان به تهران تبعید شد. در تهران در سال ۱۳۲۱ روزنامه باختر را که امتیازش متعلق به بردارش بود، دایر کرد. در این هنگام جهان درگیر جنگ بود و ایران ما هم دوران بحرانی را می‌گذراند فاطمی با نگارش مقاله‌های خود در روزنامه تاثیر بسیاری در جو سیاسی آن زمان داشت که برای آشنایی بیشتر و شناخت از شیوه نگارش و راه و رسم سیاسی فاطمی فرا‌هایی از سرمقاله‌های روزنامه باختر را به یاری می‌گیریم. بر نخستین شماره خود تحت عنوان «خدا، ایران، آزاد» نوشت: «به یاری خداوند توانا، برای خدمت به ایران و فداکاری در راه آزادی قلم به‌دست گرفته، قدم به میدان نهاده‌ام، هتاک نمی‌کنم، از جاده عفاف بیرون نمی‌روم، بدون ترس پرده از زوی حقایق برمی‌گیرم و…» با فرازهای دیگری چنین می‌نویسد: «بالاخره ما هم باید نزد پدران‌مان برویم، می‌شود با‌روی سیاه رفت؟ ما مییم و آیندگان، با خفت و خوری می‌توان در گور خفت؟ نه این امر محال است ما ایرانی هستیم، حفظ استقلال ایران و این املات را سالام به آیندگان تحویل می‌دهیم، خدا ما را یاری می‌کند تا لب مرگ می‌رویم و ایران را حفظ می‌کنیم واولین ابراز برای حفظ ایران، داشتن آزادی است و هر کس آزادی مشروع ملت ایران را محدود کند و به استقلال ایران لطمه بزند، خائن و بلید است.فاطمی در رویارویی با دولت وقت در سال ۱۳۲۲ پی سازش دولت سهیلی و مجلس فرمایشی سیدزهم در سرمقاله شماره ۲۰۰ روزنامه باختر تحت‌عنوان «با مرگ یا زندگی» نوشت: «این دو راهی است که امروز ملت ایران باید انتخاب کند، در اختیار کردن این دو طریق بیش از هر چیز حتما باید قرین شرافت و افتخار باشد؛ در فراز دیگری نوشت: «بی ملت ایران، این خواب طولانی، افتخار را از دست تو گرفت، تو مغر تاریخ دنیا بودی، تو روزی بر دریاها تازنباه می‌زدی، امروز این قدر خموش، بی‌صدا و آرام، باز هم به خواب غفلت ادامه دادهای، برخیز بیدار شو، این شکست تو را افسرده و غمگین ساخت. روح تو، نبوغ و غرور تو را شکست، تو از خجالت و شرمساری از این لکه سیاهی که به دامن تو نشست دیده را بستی تا فکر کنی چه باید کرد؟ ولی دریای اندیشه، تو را غوطه‌ور ساخت هنوز هم در عالم رویا بر خور می‌ارزی، حیف است این ملت منقرض شود نفا ما هرگز نمی‌میریم، زیرا ما زنده عشقیم ما با دنیا و با تاریخ یک روز به وجود آمده‌ایم، این خفقان ما را بیشتر بیدار می‌کند، ما به پیمودن یکی از دو راه ناچاریم با مرگ یا زندگی ولی با شرافت و افتخار…» به جرات می‌توان گفت

فاطمی یکی از شجاع‌ترین روزنامه‌نگارانی است که تا‌ا‌پسین لحظه زندگی‌اش اشناسوار و پا برجا علیه استبداد و ظلم برای مردم قلم زد. او هرگز نهراسید و جانش را برای مردم در راه مبارزه برای اجرای عدالت و برقراری آزادی با افتخار و بی‌هراس فنا کرد. فاطمی برای ادامه تحصیل مدت سه‌سال و چند ماه از سال ۱۳۳۳ تا اواسط ۱۳۳۷ در پاریس در رشته حقوق سیاسی دانشگاه پاریس تحصیل کرد و تز خود را در زمینه وضع کار در ایران گذراند و موفق به اخذ دکترای حقوق شد و همزمان دبلم روزنامه‌نگاری را نیز کسب کرد. در بازگشت از فرانسه به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه داد. در پی تحصن چهارروزه در دربار و عدم نتیجه‌گیری از آن اعتراض، مصدق و همفکران او مورد خشم دستگاه حاکمه قرار گرفتند و دکتر مصدق به احمدآباد تبعید شد، در همین ایام تبعید بود که دکتر مصدق متحصران دربار را به احمدآباد دعوت کرد و دکتر فاطمی طی تطقی در این جلسه اظهار داشت: «کنون که فواید کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت نفوذ اقتصاد و وحدت بر همه

معلوم گردید، چه خوب است این عده برای انجام کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده به نام «جبهه ملی» تحت نظم خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اهداف مختلف کنیم.» (۱) از آن پس سرپرستی تبلیغات جبهه ملی را فاطمی عهده‌دار شد، او در نخستین سرمقاله باختر امروز نوشت: «دکتر مصدق پیشوای بزرگ ملی ایران، کسی است که نیم قرن تمام در راه منافع مردم محروم این مملکت مبارزه کرده است».

امروز کسی را در ایران سراغ

ندارید که بتواند تقوای سیاسی دکتر مصدق را اکثر کند. در مجلس شانزدهم، مردم تهران ۵۶

هزار رأی به صندوق ریختند، از این تعداد رأی ۳۱ هزار رأی به دکتر مصدق تعلق گرفت و نماینده اول تهران شد، پس از او نمایندگان‌ای از جبهه ملی از جمله سیدحسین فاطمی برگزیده‌شدند که تعدادشان هفت نفر شد، از آن پس دکتر مصدق و دکتر فاطمی در کنار هم به پیکار ضداستبدادی، ضداستعماری خود در مجلس ادامه دادند. دکتر فاطمی و یارانش به رهبری مصدق در مجلس بر آن شدند که پیش از طرح هر نوع لایحه نفت، ابتدا بر مواعی مانند قانون انتخابات، حکومت نظامی و تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی تکیه کنند تا از این طریق قانون مطبوعات در چارچوب قانون اساسی کنند. از زیر فشار حکومت خارج شود و در ضمن اختیاراتی را که شاه در مجلس پانزدهم تحت عنوان «مجلس موسسان» به دست آورده بود، لغو کنند، سپس پیکار با نفت‌خواران آغاز شد و دکتر مصدق طی مصاحبه‌ای اظهار داشت: «جبهه ملی قرارداد داری، قرارداد ۱۹۲۳ و قرارداد الحاقی را به رسمیت نمی‌تواند بشناسد، این نوع اوراق بی‌ارزش، نخواهد توانست وسیله غصب حقوق مردم باشد.» (۲) دکتر فاطمی در پیشه‌های به دکتر مصدق که رییس کمیسیون نفت بود، گفت: با وضعی که در این مملکت وجود دارد، استیفای حق ملت کاری است بسیار دشوار، خصوصا که دولت انگلیس مالک اکثریت سهام شرکت نفت است و به عنوان مالیات بر درآمد هر سال مبلغ مهمی از شرکت استفاده می‌برند، به عنوان مثال در سال ۱۹۴۸ از ۶۱ میلیون لیره عواید خالص شرکت نفت به دولت ایران که مالک معادن نفت است تنها ۹ میلیون لیره رسیده است. این در حالی است که دولت انگلیس به عنوان مالیات بر درآمد ۲۸ میلیون لیره سود برده است. از این‌رو دکتر مصدق با نظر دکتر فاطمی موافقت کرد و

قرار شد پیشنهاد خود را دایر بر ملی‌کردن صنعت نفت در جلسه نمایندگان جبهه ملی مطرح کند که مورد موافقت قرار گرفت؛ ولی در مجلس افراد چپ (توده‌ای‌ها) با این پیشنهاد مخالف بودند چون ملی‌شدن نفت را در سراسر کشور مخالف منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی می‌دانستند. (۳) دکتر مصدق هنگام نخست‌وزیری،



آگاهی، شناخت، اندیشه و صداقت و ایران دوستی و کوچک‌ترین شکی نداشت.

فاطمی در مقام مدیر دیپلماسی ایران برای ریشه‌کن کردن توطئه بیگانگان اقدام به بستن سفارت و کنسولگری‌های انگلستان کرد و استبداد و استعمار به‌خوبی دریافته بودند که فاطمی با استعمار و استبداد آشتی‌ناپذیر است او در سرمقاله ۲۶ مرداد نوشت: «خانی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد، فرار کرد»، پس از کودتای ضملی ۲۸ مرداد دکتر فاطمی به‌طور مخفی زندگی می‌کرد. ماموران امنیتی در جست‌وجوی او هر کجا که احتمال یافتن او می‌رفت را بازرسی کردند، حتی به خانه زنده‌یاد دهخدا که حرمت و مقام معنوی داشت وارد شدند، تا اینکه به مخفیگاه او پی برده و سرگرد مولوی روز شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۳۲ زنگ خانه را به صدا درآورد و فاطمی که در انتظار دکتر محسنی جهت مداوی بیماری او بود، در را باز می‌کند. سرگرد مولوی را هفت‌تیر به‌دست مقابل خود می‌بیند، دکتر فاطمی که فشار وضع را روی پیشانی خود احساس می‌کند، می‌گوید: «مریض هستم و قادر به فرار نیستم و در اختیار شما هستم. در این موقع سرگرد مولوی فریاد می‌زند - دکتر فاطمی را گرفتیم - گروهان همراهش علی مظفری به وی اخطار می‌کند، جناب سرگرد، دو نفر بیشتر نیستیم مردم اگر بفهمند که دکتر فاطمی در دست ما قرار گرفته است، ما را قطعه‌قطعه خواهند کرد.» دکتر فاطمی را با هفت لباس و سربایی در عقب جیب سوار کردند، و در همان حال با هفت‌تیر ضرب‌ای به سر او می‌زنند و عازم دربار می‌شوند ساعت نیم بعدازظهر جلوی کاخ می‌رسند، از افسر نگهبان کاخ می‌خواهد

به سرتیپ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی فوری خبر دهد که باید او را فوری ببنیم. نصیری پس از لحظه‌ای ظاهر می‌شود و می‌پرسد موضوع چیست؟ مولوی می‌گوید قربان فاطمی را گرفتیم، نصیری به دکتر فاطمی بدهدنی می‌کند. دکتر فاطمی می‌گوید: اها برای مملکت جز خدمت کاری نکردیم، آینده این مساله را به شما ثابت می‌کند» و در جواب نصیری می‌گوید: «تیمسار، مودبتر صحبت کنید» نصیری با مشت به صورت فاطمی می‌کوبد. به‌طوری‌که لباسش خون‌آلود می‌شود. به مولوی دستور می‌دهد، «برش فرمانداری نظامی تا به عرض «علیهضرت» برسانم.» مولوی به نصیری می‌گوید: «تیمسار استعفا دارد به عرض برسانید که



به بهانه سالگرد تیرباران دکتر حسین فاطمی یک سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد

آزاده، وفادار، میهن پرست

دکتر فاطمی را به سمت معاون سیاسی و پارلمانی خود برگمارد که منشاء خدمات پرشماری شد. دکتر فاطمی در مقام مسوول وزارت‌خارجه، پیکاری را که علیه انگلستان آغاز کرده بود تا قطع منافع و خلع ید به پیش برد و نوشت: «روز اول بهمین را که روز بستن سفارت انگلیس بود باید روز استقلال ایران شناخت.»

گزینش دکتر فاطمی در ۲۵ سالگی به مقام وزارت‌خارجه از یکسو ناشی از جوان‌اندیشی مصدق، پیر سیاست ایران زمین بود و از دیگر سو بر حساس‌ترین وزارت‌خانه‌های که غالباً پناهگاه جاسوسان و پادوهای استعمار بود، مردی را بر می‌گزیند که در

چاکر، افتخار دستگیری این جنایتکار را داشتیم» خبر دستگیری دکتر فاطمی به رییس شهرپانی سپهبد علی مقدم و فرماندار نظامی تیمور بختیار رسید. با یک توافق نقشه از بین‌بردن او را به دست اوپاشان کشیدند. شعبان جعفری و عده دیگری از اوپاشان حرف‌های زده جلو پلکان شهرپانی ایستاده می‌بیند. که شعبان جعفری به نوحه‌هایش می‌گوید بکشیدش، بکشیدش که به وی حمله‌ور شده و به ضرب چاقو و چماق او را م‌ضروب می‌کنند که جان سالم به‌در نبرد، اما خواهر شجاع و از جان گذشته فاطمی، خود را روی بردارش می‌اندازد و مراحم ملو‌کانه ۱۰ ضربه چاقو اوپاشان به خواهر و شش ضربه به دکتر فاطمی وارد می‌شود، فریادهای این بانوی شجاع که مردم برادرم را کشتند، مردم فاطمی را کشتند، علیران را متوجه می‌کند، خاتم سلطنت فاطمی بیهوش در کنار برادر که سخت زخمی شده است روی زمین می‌غلند. ماموران، فاطمی را به لشکر زهی و خواهر را به بیمارستان نجمیه می‌رسانند. دکتر فاطمی تا دو ماه در وضع بسیار ناراحت‌کننده‌ای به‌سر برد و بارها تا دم مرگ پیش رفت، ولی او باید زنده می‌ماند تا با دفاعیات خود برای نسل‌های آینده آنچه را که اندوخته بود به یادگار بر جای گذارد. به هر روی در تیرماه ۱۳۳۲ با وجودی که حال عمومی دکتر فاطمی بسیار وخیم بود و نمی‌توانست حتی قدم بر زمین بگذارد، با برانکار در حالی که تنها یک قرن کوچک و عکس فرزندش علی را که در آن زمان ۲۰ساله بود، به‌همراه داشت، زیر این عنوان که شما را به محل آرام‌تر و راحت‌تری انتقال خواهیم داد، به محل زندان لشکر ۷/۵ برد، در برند، در حالی که حرارت بدنش ۳۹-۳۸ و فشار خونش ۷/۵ بود. او حتی قادر نبود یک لیوان آب بنوشد، باوجود این وضع که لزوم عمل جراحی وی را پزشک‌انی چون غلامحسین مصدق، دکتر عزیزی، دکتر هنجی، پروفسور عدل و سعید حکمت طی صورت‌جلسه امضا کرده بودند، آذموده، دادستان ارتش توجه نکرد و بیمار را به زندان روانه کرد.

هفته‌های پایانی مراد یک سال پس از کودتا، با‌جوبی‌های پی‌بردی از یک بیمار که قدرت تکلم آنچنان نداشت، آغاز شد. شست و بشویی خود احساس می‌کند، می‌گوید: «مریض هستم و قادر به فرار نیستم و در اختیار شما هستم. در این موقع سرگرد مولوی فریاد می‌زند - دکتر فاطمی را گرفتیم - گروهان همراهش علی مظفری به وی اخطار می‌کند، جناب سرگرد، دو نفر بیشتر نیستیم مردم اگر بفهمند که دکتر فاطمی در دست ما قرار گرفته است، ما را قطعه‌قطعه خواهند کرد.» دکتر فاطمی را با هفت لباس و سربایی در عقب جیب سوار کردند، و در همان حال با هفت‌تیر ضرب‌ای به سر او می‌زنند و عازم دربار می‌شوند ساعت نیم بعدازظهر جلوی کاخ می‌رسند، از افسر نگهبان کاخ می‌خواهد به سرتیپ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی فوری خبر دهد که باید او را فوری ببینم. نصیری پس از لحظه‌ای ظاهر می‌شود و می‌پرسد موضوع چیست؟ مولوی می‌گوید قربان فاطمی را گرفتیم، نصیری به دکتر فاطمی بدهدنی می‌کند. دکتر فاطمی می‌گوید: اها برای مملکت جز خدمت کاری نکردیم، آینده این مساله را به شما ثابت می‌کند» و در جواب نصیری می‌گوید: «تیمسار، مودبتر صحبت کنید» نصیری با مشت به صورت فاطمی می‌کوبد. به‌طوری‌که لباسش خون‌آلود می‌شود. به مولوی دستور می‌دهد، «برش فرمانداری نظامی تا به عرض «علیهضرت» برسانم.» مولوی به نصیری می‌گوید: «تیمسار استعفا دارد به عرض برسانید که

دکتر فاطمی پیش از اعدام برای افسران و نظامیان حاضر در مراسم اعدام طی سخنانی می‌گوید: من در این لحظات در مقام تظاهر و عوام‌فریبی نیستم به مرگ خود یقین دارم. ما از نهضتی به پیشوایی دکتر محمد مصدق حمایت کردیم که هیچ قصد غرضی جز عزت و استقلال مملکت نداشت. من برای آن کشته می‌شوم که اولین اقدامم در وزارت، بستن سفارتخانه و قطع رابطه با انگلستان بود. هیچ مایوس نیستم. ولی شاه باید از روزی برترسد که به سرنوشت لوی شانزدهم، تزار روس، محمدعلی میرزا و رضاخان مبتلا گردد و در برابر جوخه اعدام گفت: «آقای آژموده! مرگ بر تو قسم است، مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شرف و افتخار و من خدای را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می‌شوم. خدا را شکر می‌کنم که با شهادتم در این راه، دین خود را به ملت مستمیده و استعمارزده ایران ادا کرده‌ام و امیدوارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه را ادامه دهند.»هشت گلوله تیر از دهانه لوله تفنگ‌های چهار مامور ایرانی که اسلحه را بیگانگان به دستشان داده بودند - دو نفر ایستاده و دو نفر نشسته- شلیک شد. تیر به قلب پرشوری که مالا‌مال از عشق به ایران بود، نشست و شش تیر دیگر به سینهاش؛ «بسم‌الله الرحمن الرحیم، پاینده ایران- و زنده‌یاد مصدق» آخرین کلامش و فاطمی نمود.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

اما درس تاریخ:

۲۵ سال بعد، وقتی شاه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از برابر موج آزادی‌خواهی ملت می‌گریخت که بیشترین نزدیکی‌ش در زندان بودند تنها سفارش یک نفر را به نخست‌وزیر می‌کرد که به او پاسپورت بدهد که او هم آژموده دادستان جنایتکار دادگاه نظامی مصدق و یاران قهرمانش بود و سرانجام شعبان جعفری و آژموده به خارج گریختند و در‌بهر شدند و در نهایت نکبت و بدنامی، از رنج‌های خود گریخت. دکتر نصیری در صفحه تلویزیون ظاهر شد، سرهنگ مولوی نیز هلی کوپترش به دل بقر فشارقوی بر‌خورد کرد و نکته‌اند شد.

سروان قشقایی زیر فشار شدید شاه خودکشی کرد، تیمور بختیار به خارج گریخت و توسط ساواک خودساخته ترور شد

پی‌نوشت:

۱- احمد ملکی: تاریخچه جبهه ملی ایران

۲- باختر امروز ۱۳/۹/۱۳۳۹

۳- خاطرات مصدق

چرا مشروطیت؟

ضیاء مصباح

■ از عواملی که در سوق دادن روحانیت به سمت هدف‌های مشروطیت تاثیر بسزایی داشت علمای نجف یعنی دار‌العلم شیعیان بودند، زیرا علمای مذکور از هر گونه اشراقیت به دور بود و به تعالیم اساسی شیعه نزدیک بودند و زندگی ساده و عیاری از تجمل آنان موجب تقویت صفات حریت و آزادی و احترام به شخصیت انسانی بود. به‌خصوص اینکه به علت خراج بودن از حیطه تسلط مستقیم حکومت وقت، قدرت مستقلی را در مقابل دربار قاجاریه تشکیل می‌دادند و از طرفی متأثر از بعضی اقدامات و پیشرفت‌های اجتماعی و سیاسی عثمانی و تا حدودی دولت‌های دیگر بودند به این علت علمای نجف فرصت مناسبی یافتند تا احساسات باطنی و همیشگی شد حکومتی خود را از قوه به فعل آورده و در برابر تجمل‌پرستی، سستی و اعمال حکومت قاجاریه قد علم کرده و شیعیان را به مبارزه با آن و همچنین با نفوذ روزافزون خارجی ترغیب کنند. در مورد تاثیر علوم و معارف غربی می‌توان گفت دارالفنون و مدارس که بعد از آن بعضی از رجال اصلاح‌طلب ناصری و میسیون‌های مذهبی خارجی از اوایل دوره ناصرالدین‌شاه به بعد در تهران و دیگر ولایات تأسیس کرده بودند، موجب آشنایی طبقات مختلف شهری با علوم و معارف جدید بود، ولی سیستم حکومتی و طرز اداره مملکت به موازات این رشد و نمو فکری پیشرفت نمی‌کرد و بیش از پیش به عنوان مانع و رادعی در انجام افکار و مقاصد اصلاح‌طلبانه به چشم می‌خورد.

به این نحو به تدریج قسمتی از اعیان و اشراف که می‌توان آنان را به یک نوع اشراقیت درجه دوم تشبیه کرد همچنین مستوفیان و ادارگی‌ها که اثر علم و آگاهی وارد دایره اعیان شده بودند به خصوص ماموران وزارت امور خارجه که سال‌ها در کشورهای خارجی به سر برده و به رمز موفقیت دیگر کشورها و فلسفه تشکیلات جدید پی برده بودند، دارای تمایلات مشروطه‌طلبی شدند. عدم موفقیت رجال روشنفکر و اصلاح‌طلب دوران ناصرالدین شاه از قبیل میرزااحسین‌خان سپهسالار و میرزا یوسف‌خان مستشارالوله که با رویه اعتدالی درصدد توسعه نفوذ و برقراری نظامات متناسب با روحیه عصر جدید و احتیاجات مملکت بودند با پیشرفت‌ای نوع افکار، خاصه با ظهور یک نوع اشراقیت درس خوانده بانا‌رضی تعداد قابل ملاحظه‌ای از اعیان و اشراف نیز به تدریج طرفدار حکومت مشروطه (مشروطه‌خواه) شدند. افزایش تعداد افراد ایل قاجار پس از چندین سال سلطنت پس‌شده بود اکثر مقامات مهم به افراد این خاندان تفویض شود. همین امر موجب‌ای عدم رضایت عشایر و ایلات را فراهم می‌کرد به طوری که سران ایل بختیاری نیز به علت صدماتی که از حکومت قاجاریه خورده بودند و همچنین به علت آشنایی با افکار و عقاید جدید که از راه تحصیل در خارج برای عدا‌ی از آنها حاصل شده بود، تمایل به مشروطه شدند و سهم موثری به‌خصوص در مبارزه با دولت مستبد محمدعلی شاه و فتح تهران برعهده داشتند.

خلاصه آنکه مجموعه این عوامل و تاثیر نهضت‌های آزادی‌خواهی کشورهای همجوار از قبیل حزب سوسیال دموکرات در روسیه و حزب اتحاد و ترقی در عثمانی با منجر به تکوین نهضتی شد که در آغاز، منجر ا برقراری و ایجاد دولتخانه بود و سپس به‌تدریج بیشتر یافت و مبدل به جنبش ملی شد که هدف آن تنظیم و تفکیک و قدرت، اختیار دولت و ملت و نظارت نمایندگان ملت در امور عمومی بود. تشکی نیست که رقابت در دولت نیرومند خارجی (خصوصا سیاست دولت انگلیس که سیاست دولت ایران را تحت‌تاثیر سیاست دولت روسیه می‌دانست) تاثیر عمده‌ای در بیداری ایرانیان و پیشرفت کار مشروطیت‌طلبان داشت ولی جریان عمومی و هدف نهایی نهضت مخالف بانفوذ جدی خارج‌جانب بود، کم‌اینکه از نخستین نتایج توافق میان این دو سیاست‌جלו‌گیری از گسترش فکر مشروطه و نتایج اصلی آن است. نگاهی به منشأ اجتماعی نمایندگان ادوار مختلف مجلس شورای ملی در اینجا ضروری است. در دوره اول مجلس که هنوز شعله‌های انقلاب فروزان بود و انتخابات جنبه طبقاتی داشت، نمایندگان اکثر اظهار مظهر واقعی طبقات و گروه‌هایی بودند که در ایجاد مشروطه سهم اساسی داشتند به طوری که بررسی شغل نمایندگان نشان می‌دهد بیش از ۴۰ درصد نمایندگان از تاجر و اصناف بودند. در دوره بعد این نسبت به ۹ درصد تقلیل می‌یابد و برعکس نسبت مالکان بنوا از ۲۱ به ۳۰ درصد و سپس همچنان رو به افزایش می‌رود به طوری که از دوره ششم تا دوره بیستم حدود ۵۰ درصد نمایندگان را مالکان تشکیل می‌دهند. از مطالعه وضع شخصی و اجتماعی وکلای دوره دوم به خوبی مشخص می‌شود که مالکان به محض اینکه از حالت غافل‌گیری دوره اول مشروطیت خارج شدند در دوره دوم کسان و عوامل خود را وارد مجلس کردند ولی از آن به بعد مستقیما و شخصا وارد مجلس شدند چون در مجلس اول، انتخابات جنبه طبقاتی داشت به این جهت طبقات بازاری و شهری توانستند صاحب نفوذ عمده‌ای باشند ولی بعدا قانون انتخابات طوری تنظیم شد که عملا مالکان مقام اول را به دست آورند. در حقیقت باید گفت دموکراسی که بعضی آن را حکومت اعیان‌خواه‌داند وقتی بدون مفهوم و معنای واقعی که در جامعه غربی وجود دارد به یک شکل غیرصنعتی وارد شود به صورت وسیله‌ای درمی‌آید که فقط کسانی که گروه مشکلی در اختیار دارند از آن بهره‌مند می‌شوند. نتیجه آنکه تاجر و اصناف که عامل نوعی بورژوازی بوده و سهم اصلی را در مشروطیت داشتند به علت ضعف بنیه صنعت و تجارت مملکت نتوانستند مدت کوتاهی مقام اول را در سیاست دارا باشند و چون نظام اقتصادی و اجتماعی در دست مالکان بزرگ بود، آنان به زودی دستگاه حکومتی جدید را در دست گرفتند.

ادامه در صفحه ۱۲